



بسم الله الرحمن الرحيم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در تصرفات و انشاءات صبی بود که اگر یک شخصیت حقوقی را انشاء کرد، آیا انشاء او نافذ است و می تواند برای احکامی که بر شخصیت حقوقی مترتب می شود (ادله شخصیت حقوقی)، به عنوان موضوع واقع شود.

دو دسته از روایات مورد بررسی قرار گرفت، یکی روایات مربوط به رفع قلم از صبی و عدم جری قلم بر او بود و دیگری روایت عمد الصبی و خطوه واحد بود. نتیجه ای که به دست آمد این شد که مانعی برای انشاءات صبی به خصوص انشاء یک حکم وضعی که مستتبع احکام تکلیفیه نیست (مانند ما نحن فیه که کلام در صرف انشاء یک شخصیت حقوقی است)، وجود ندارد.

روایت دیگری در خصال در منع تصرفات صبی

روایت دیگری که ممکن است برای ابطال تصرفات صبی مورد تمسک واقع شود، روایتی است که مرحوم شیخ صدوق در خصال آورده اند و در وسایل نیز مرحوم شیخ حر عاملی از خصال در باب دوم از ابواب کتاب الحجر (بَابُ حَدِّ ارْتِفَاعِ الْحَجْرِ عَنِ الصَّغِيرِ وَ جُمْلَةٍ مِنْ أَحْكَامِ الْحَجْرِ) به عنوان حدیث پنجم نقل کرده اند:

وَ فِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ الْخَادِمِ بَيَّاعِ اللَّوْلُؤِ أَفِي الْمَصْدَرِ زِيَادَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلَهُ أَبِي وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنِ الْيَتِيمِ مَتَى يَجُوزُ أَمْرُهُ قَالَ حَتَّى يَبْلُغَ أَشَدَّهُ قَالَ وَ مَا أَشَدُّهُ قَالَ احْتِلَامُهُ قَالَ قُلْتُ: قَدْ يَكُونُ الْعُلَامُ ابْنُ ثَمَانَ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ وَ لَمْ يَحْتَلِمْ قَالَ إِذَا بَلَغَ وَ كُتِبَ عَلَيْهِ الشَّيْءُ جَازَ أَمْرُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا.^۱

^۱ وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه - ۲- بَابُ حَدِّ ارْتِفَاعِ الْحَجْرِ عَنِ الصَّغِيرِ وَ جُمْلَةٍ مِنْ أَحْكَامِ الْحَجْرِ - مجلد ۱۸، صفحه ۴۱۲



ترجمه: عبد الله بن سنان گوید: من حاضر بودم که پدرم از امام صادق علیه السلام پرسید که چه وقت یتیم میتواند کاری را از نظر شرع انجام دهد؟ فرمودند: تا به حد قوت و توانائی برسد. عرض کرد: توانائی اش چیست؟ فرمودند: احتلام یعنی منی از او خارج شدن. گوید عرض کردم: گاهی می شود که پسر تا هیجده سالگی یا کمتر و یا بیشتر محتلم نمی شود فرمودند: وقتی بالغ شود و گناه و ثواب او نوشته شود کاری که میکند (معامله ای که انجام میدهد) شرعا جایز است مگر اینکه سفیه و یا از جنبه فکری ناتوان باشد.

بررسی سندی

ظاهرا مقصود از "سعد" سعد بن عبدالله اشعری باشد که ثقة هستند و "احمد بن محمد" نیز چه خالد باشد و چه عیسی از ثقات هستند. "ابن ابی النصر" نیز از اجلاء هستند و "ابی الحسین الخادم بیاع اللولو" نیز حداقل به خاطر نقل ابن ابی النصر از ایشان که مانند ابن ابی عمیر از روایتی است که لایروی الا عن ثقة، مورد وثوق هستند. در خود خصال بعد از ایشان عبد الله بن سنان در سند وجود دارد که ظاهرا در نسخه خصالی که پیش صاحب وسایل بوده نام ایشان در سند نبوده است، ولی در هر حال ایشان نیز از ثقات هستند و اشکالی از این جهت وجود ندارد. ظاهرا مقصود از ضمیر هاء در "ساله" امام صادق علیه السلام است.

شرح دلالی

مقصود از "يجوز امره" نفوذ امر صبی و ترتب احکام بر آن است و "امر" نیز شامل مطلق امور صبی مانند عبادات و معاملات می شود، گرچه به نظر می رسد مراد راوی بیشتر امور مربوط به معاملات باشد. ظاهرا مقصود از "کتب علیه الشیء" قلم تکلیف و مسئولیت است. ظاهرا مقصود از "ضعیف" ضعف عقل است.



به دو بخش از روایت ممکن است برای اثبات عدم نفوذ امر صبی و عدم اعتبار کارهای او تمسک شود. فراز اول، اولین پاسخ امام علیه السلام است که فرمودند "حتی یبلغ آمده" که مفهوم آن این است که قبل از اینکه به این غایت برسد، امر او جایز و نافذ نیست. فراز دوم مربوط به بخش اخیر روایت است (اذا بلغ و کتب علیه الشیء جاز امره) که مفهوم شرط آن این می شود که اذا لم یبلغ و لم یکتب علیه الشیء لم یجز امره.

اشکالات دلالی

برخی از اشکالاتی که در روایات قبل (رفع قلم و عمد الصبی) مطرح شد در اینجا نیز جاری به نظر می رسد. به طور مثال در قسمت اخیر روایت تعبیر "جاز علیه امره" آمده (مطابق نسخه ای از وسایل که استاد از چاپ آل البیت داشته اند؛ وگرنه مطابق نسخه نرم افزار که متن روایت بالا مطابق آن آمده، تعبیر "جاز امره" در وسایل وارد شده است که موافق نسخه خصال و نقل بحار از آن در نرم افزار و سوال اولیه راوی است) که نشان می دهد مربوط به اموری است که علیه صبی ثقلی را متوجه سازد (نظیر مطلبی که در مورد تعبیر رفع عن الصبی و جری علیه القلم سابقا اشاره شد)، مثلاً وقتی صبی چیزی را می فروشد، تحویل مبیع به عنوان یک ثقل و تکلیف بر گردن او می آید ولی در ما نحن فیه که مساله صرفاً مربوط به انشاء یک شخصیت حقوقی است و مسئولیتی را متوجه صبی نمی سازد، این بخش از روایت نمی تواند شامل آن شود. البته در نسخه خصال تعبیر "جاز امره" آمده است ولی چون نمی دانیم نسخه صحیح نسخه صحب وسایل از خصال است یا نسخه در دسترس ما تمسک به این بخش مشکوک است ولی تمسک به مفهوم غایت فراز اول روایت (حتی یبلغ آمده) که مطلق آمده و اختلافی در نسخ آن نیست، از این جهت بلا اشکال است. بنابراین این اشکال اگر وارد باشد، تنها به ذیل این روایت وارد است.

اشکال دومی که در مورد اطلاق این روایت می تواند مطرح شود و شامل هم صدر روایت و هم ذیل آن می شود، این است که روایت از جهت مورد نظر در صدد بیان نیست. به عبارت دیگر روایت در مقام بیان حد بلوغ و نفوذ تصرفات است نه بیان نوع تصرفات و اینکه چه اموری از صبی نافذ است و چه اموری نافذ نیست. بنابراین با توجه به تام نبودن مقدمات حکمت اطلاق گیری عقلایی نیست (اطلاق گیری در اینجا مانند اطلاق گیری از بیان یک صیاد است که وقتی از صحرایی می آید و می گوید چیزی ندیدم مقصود او صید است یا وقتی خارکنی این جمله را می گوید مراد او خار است و... که چنین اطلاق گیری ای قابل پذیرش نیست).



اشکال سوم که مانند دو اشکال قبلی سابقا نیز مطرح شده بود، این است که بر فرض تام بودن مقتضی برای اطلاق در روایت (یعنی بعد از بلوغ همه امور صبی نافذ باشد و قبل از آن هیچ امری نفوذ نداشته باشد)، از آنجا که می‌دانیم به بسیاری و شاید اکثر احکام وضعیه در مورد صبی این اطلاق تقیید خورده است (مانند جنابت در صورت دخول، نجاست، مالکیت، ضمانت در صورت خسارت و...)، امر دائر مدار این است که یا بگوییم از اول روایت ناظر به امور تکلیفیه بوده‌اند یا گفته بشود که اعم از تکلیفی و وضعی را شامل می‌شود ولی در وضعی تخصیصات زیادی خورده و چیزی شبیه استهجان تخصیص اکثر لازم آمده است، که عرفا امر اول ترجیح دارد. البته ممکن است در اینجا گفته بشود تعبیر "امر" ناظر به امور وضعی‌ای است که به دست صبی انجام می‌شود و امور تکلیفی یا امور وضعی‌ای که احکام تکلیفی بر آنها مترتب می‌شوند (مانند جنابت، نجاست و...) "امر الله" هستند.

شرط عقل

شرط دومی که از شرایط عمومی شخصیت حقوقی مشروع مطرح شده است، عقل است. روایات صحیح السندی (مانند موثقه عمار، روایت بیاع اللولو یا عبد الله بن سنان، روایت عمد الصبی و خطوه واحد) که پیش از این در مورد صبی بیان شد، متعرض حکم مجنون نشده بود. بلکه تعبیری مانند "رفع القلم عن المجنون حتی یفیک" را در برخی روایات داشتیم که سند نداشتند.

در مجموع (چه دلیل لفظی داشته باشیم یا نداشته باشیم) به نظر می‌رسد عدم نفوذ کارهایی از مجنون که علیه او باشد (برای او تکلیف و مسئولیت ایجاد کند) متفق علیه است و ارتکاز عقلایی و متشرعه هم بر این مبنا شکل گرفته است. ولی در مورد انشاءاتی که علیه او نیست (چه له او باشد مانند قبض هبه یا نه علیه او باشد و نه له او مانند انشاء یک شخصیت حقوقی) معلوم نیست چنین اتفاقی وجود داشته باشد.

ممکن است گفته شود از آنجا که از مجنون مانند صبی غیر ممیز انشاء و قصد آن متمشی نمی‌شود، فلذا کار او اعتباری ندارد. ولی به نظر می‌رسد از برخی از آنها این قصد متمشی می‌شود اگرچه قصد او عاقلانه نباشد، مانند تصرفات سفیه، که در آنجا هم معلوم نیست تصرفاتی از او که علیهش نیست، نافذ نباشد.



به هر حال این مسأله (عدم نفوذ تصرفات مجنون نسبت به اموری که علیه او نیست) نیاز به فحص بیشتری دارد و اگر دلیل ما سیره و اجماعات و امثال این امور باشد، این‌ها ادله لبیه هستند و چون لسان ندارند به قدر متیقن از آن‌ها اخذ می‌شود.

شرط عدم اکراه

شرط سوم که مطرح کرده‌اند این است که انشاء شخصیت حقوقی از روی اختیار باشد و نه اکراه. ان شاء الله در جلسه بعد به این شرط خواهیم پرداخت.